



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

ما در یک زنجیره‌ای از مباحث اصول قدم به قدم پیش می‌رویم. زنجیره بحث از اینجا شروع شد: برای این که بگوییم: امر به شیء، نهی از ضد می‌کند دو مسلک وجود دارد: مسلک مقدمیت و مسلک تلازم.

مسلک مقدمیت

در این مسلک قدا از عامه و خاصه برای اثبات مقدمیت دلیل آورده‌اند و آن دلیل، تمناع بین ضدین است. تمناع اقتضا می‌کند که هر کدام از ضدین، مانع دیگری باشند و عدم هر کدام، عدم مانع برای دیگری است. عدم مانع علت می‌شود و علت هم مقدم است. بنابراین عدم یکی، مقدمه برای دیگری است. این استدلال از سوی بزرگان ما بخصوص در یک صد سال گذشته محل مناقشه قرار گرفته و جواب‌های متعدد به این داده شده است که تاکنون چهار جواب به این دادیم. جواب سوم و چهارم دو تقریر از فرمایش مرحوم آخوند بود. در چند جواب به گونه‌ای نکته انتظاری در آن‌ها باقی گذاشتیم که در آخر به آن‌ها اشاره می‌کنیم و لذا گرچه نقد این جواب‌ها را گفتیم اما در برخی از جاها به شکل احتمالی عبور کردیم که بعداً بحث می‌کنیم.

جواب پنجم بر استدلال مقدمیت

جواب پنجم، تقریب سوم مرحوم آخوند است که عنوانش قیاس مساوات است. توضیح و جواب ایشان تقریباً درست است گرچه جواب ما قوی‌تر است. برای توضیح این جواب به محاضرات و کفایه رجوع کنید.

جواب ششم بر استدلال مقدمیت

این جواب هم در کفایه آمده است و بعد هم مرحوم محقق عراقی و اصفهانی و نائینی این بحث را که بحث دور است در کلماتشان مطرح کرده‌اند. در اوایل بحث اشاره کردیم و الآن این دور را جدی‌تر بحث می‌کنیم. استدلال قائلین به مقدمیت، تمناع بود و گفتند: عدم ضد، مقدمه ضد دیگر است. اگر بخواهیم این مقدمه را قبول کنیم منتهی به دور می‌شود و چون دور محال است پس این مقدمیت هم محال می‌شود. «إذا قلنا بمقدمية عدم احد الضدين لوجود ضد آخر فهذا يستلزم الدور و التالی باطل فالمقدم مثله». پس مقدمیت اینجا نیست.



این شکل قیاس استثنائی است. وقتی نظر و استدلالی را می‌خواهیم دفع و رد کنیم چند صورت دارد. یک صورت آن بیان تالی فاسدش است. تالی فاسد در اینجا، دور است. پس این‌ها مقدمه هم نیستند بلکه هم‌رتبه هستند.

تبیین دور

اول به ذهن می‌آید که دور وجود ندارد چون وجود بیاض، متوقف بر عدم سواد است و وجود سواد، متوقف بر عدم بیاض است. اینجا دوری نیست و این مانعی ندارد. ما می‌گوییم: وجود بیاض، متوقف بر عدم سواد است و در نقطه مقابل، عدم سواد هم متوقف بر وجود بیاض است. شما تمانع را طرفینی گرفتید و گفتید: دو طرف قابل جمع نیستند. معنایش این است همان‌طور که اگر بیاض بخواهد باشد سواد باید برود ارتفاع و انتفاء سواد هم به این است که بیاض باید برود.

البته این فرض در صورتی است که ضدین ثالثی ندارند. الآن یا باید سفید و یا سیاه باشد و نمی‌شود جمع شوند. لذا نبود سواد به این است که بیاض بیاید. پس از یک طرف بیاض متوقف بر عدم سواد است و از طرف دیگر، عدم سواد هم متوقف بر وجود بیاض است با فرض این که ضدین لا ثالث لهما.

پاسخ بر جواب ششم

جوابی که به این استدلال داده شده این است که توقف ضد بر عدم ضد دیگر، فعلی است ولی توقف عدم این ضد بر وجود این ضد، شأنی است. لذا این توقف‌ها متوقف است و دور هم با این مرتفع می‌شود. توقف از یک طرف فعلی است ولی از طرف دیگر شأنی است؛ از این طرف که وجود ضد متوقف بر عدم ضد دیگر است فعلی است و استدلالش همراه خودش است برای اینکه وجودش متوقف بر علت تامه است و علت تامه، مرکب از وجود مقتضی، شرط و عدم مانع است.

اگر ضدی بخواهد وجود پیدا کند، متوقف بر این است که سه ضلع بالفعل مقدمه باشند و وجود معلول بالفعل متوقف بر این است که همه اجزای علت تامه جمع شوند؛ اما در طرف مقابل، عدم سواد متوقف بر وجود بیاض است، این توقف، شأنی است برای این که عقل می‌فهمد برای تحقق وجود معلول، باید همه اجزاء جمع شوند ولی برای تحقق امر عدمی، انتفاء یکی از اجزای شیء کافی است. همان‌طور که در مرکب گفته شد برای بودن مرکب باید همه اجزا باشند ولی برای نبودنش یکی از اجزا هم نباشد این حاصل می‌شود. لذا در فقد معلول، انتقاء یکی از اجزاء کافی است.



استناد عدم ضد (عدم معلول) به عدم مقتضی نه به مانع

نکته دوم در فرمایش مرحوم نائینی این بود که در عدم معلول، نسبت عدم به مانع جایی است که مقتضی و شرط باشد و فقط مانع نباشد و الا اگر عدم معلول درجایی باشد که مقتضی نیست در اینجا عدم را به مانع نسبت نمی‌دهند بلکه به مقتضی نسبت می‌دهند، مثلاً کسی که زن ندارد بچه هم ندارد. این به خاطر این است که مانعی از بچه‌دار شدن در او است. در اینجا عدم بچه را به عدم مقتضی نسبت می‌دهند. بنابراین درجایی که وجود مقتضی و شرط هست عدم معلول را به وجود مانع نسبت می‌دهند؛ اما درجایی که مقتضی نیست، عدم معلول را به عدم مقتضی نسبت می‌دهند. بنابراین عدم سواد را نمی‌توان به وجود بیاض که مانع است نسبت داد چون عدم سواد مقتضی ندارد. لذا عدم سواد، بالفعل مستند به عدم وجود مقتضی است نه به وجود بیاض؛ اگرچه شأناً اگر مقتضی بود می‌توانستیم عدم سواد را به وجود بیاض نسبت دهیم.

خلاصه جواب ششم

لازمه دلیل تمایز این است: همان‌طور که وجود بیاض متوقف بر عدم سواد است، وجود سواد هم متوقف بر عدم بیاض است. این دور است. جواب این است که توقف ضد بر عدم ضد دیگر، فعلی است ولی توقف عدم این ضد بر وجود این ضد، شأنی است.